**درس خارج فقه استاد سیدمحمدجواد شبیری**

**کتاب نکاح**

**جلسه34 - 27/ 10/ 1396 آیه 228 سوره بقره /آیات عدّه در قرآن /کتاب العدد**

خلاصه:

استاد بزرگوار در جلسه قبل تنبیهاتی درباره قاعده ما لا یعلم الا من قبله مطرح و فروع مسئله تصدیق زن را بیان کردند. ایشان در این جلسه بررسی آیه شریفه 228 سوره بقره را ادامه می‌دهند و به این دو بحث می‌پردازند که آیا از کلمه بعولتهن برمی‌آید که الآن شوهر است و آیا رجوع ضمیر به بعضی از افراد عام مانع از اجرای اصالة العموم می‌شود؟

**اعتبار جزم در سماع دعوا**

نکته‌ای را دیروز اشتباه عرض کردم، آن را تصحیح می‌کنم. تصور می‌کردم که جزم در ادعا را همه شرط می‌دانند بعد مراجعه کردم دیدم مشهور در سماع دعوا و اجرای احکام مدعی و منکر جزم را معتبر می‌دانند و اختلافی است. مرحوم سید در قضا این بحث را مفصل آورده است و خود ایشان قائل به آن نیست. این مطلب در بحث ما خیلی دخالت ندارد. لزوم قسم خوردن زن به این بستگی دارد که شوهر ادعای مسموعی که قواعد مدعی و منکر در آن پیاده می‌شود - با شرایطی که هر کس در مورد مسموعیت دعوا و پیاده شدن قواعد مدعی و منکر قائل است - دارد یا خیر. این داخل در همان بحث است و بحث خاصی این‌جا ندارد.

**موضوعات مطرح درباره آیه شریفه**

حال در مورد ادامه آیه قرآن صحبت می‌کنیم. **﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِی أَرْحَامِهِنَّ إِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذَلِکَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا﴾**[[1]](#footnote-1) ابتدا تیتر بحث‌هایی که در مورد این آیه شریفه هست را عرض می‌کنم بعد در مورد بعضی از آن‌ها قدری بیشتر صحبت می‌کنم. یک بحث این است که به چه اعتبار این‌جا تعبیر «بعولتهنّ» آورده است؟ آیا به این اعتبار است که معتدّه هنوز زوجه است؟ بحثی در فقه هست که آیا معتدّه زوجه است یا به حکم زوجه. ممکن است کسی از این بعولتهنّ استفاده کند که معتدّه زوجه است. مطلب دیگر این است که در اصول بحثی هست که اگر عامی داشته باشیم و بعدش ضمیری بیاید که به بعضی از افراد عام برگردد، آیا رجوع ضمیر به بعضی

از افراد عام منشأ می‌شود که نتوان اصالة العموم در آن عام اجرا کرد یا منشأ نمی‌شود یا اجمال پیدا

می‌کند؟ اقوالی در آن بحث وجود دارد که نمی‌خواهیم وارد آن بحث اصولی شویم، فقط می‌خواهم بگویم این آیه داخل آن بحث هست یا نیست و نکاتی کلی در مورد محلّ نزاع در آن بحث عرض می‌کنم. موضوع دیگر کلمه «احق» است. آیا احق به معنای افعل تفضیلی است یا خیر؟ بعضی گفته‌اند احق به معنای افعل تعفصیلی نیست. بحث چهارم درباره «ان ارادوا اصلاحاً» است که برای چه ذکر شده است. آیا اگر مرد اراده اصلاح نداشته باشد و اراده اضرار داشته باشد دیگر احق نیست؟ مرحله چهارم از جهاتی با مرحله سوم مرتبط می‌شود و در ضمن بحث نحوه ارتباط روشن خواهد شد. این‌ها موضوعاتی است که باید در جای خود بحث شود و ما به نحو اجمالی به آن‌ها اشاره می‌کنیم و می‌گذریم.

**کلمه «بعولتهنّ»**

آیا از تعبیر «بعولتهنّ» می‌توانیم استفاده کنیم که مطلّقه رجعیه زوجه است و مرد هم شوهر اوست؟ به نظر می‌رسد که نمی‌توان استشهاد کرد، چون استعمال دلیل بر حقیقت بودن نیست و احتمال دارد به نحو مجازی استعمال شده باشد. ممکن است به اعتبار این‌که قبلاً شوهرش بوده الآن به او شوهر اطلاق شده باشد. حرف‌هایی هم در بحث مشتق هست که بعضی نسبت به ما انقضی عنه نیز حقیقت می‌دانند و اگر هم مجاز بدانیم بحثی نیست و ممکن است تجوزاً کلمه بعولتهنّ را اطلاق کرده باشند.

در بحث خودش اشاره کردیم که استعمال بلا تأوّل و ادعاء حقیقت است. علمای لغت در بیان معنای واژه‌ها دیده‌اند اهل لغت جایی که هیچ‌گونه ادعا، تأویل و تجوزی وجود ندارد کلمه را در چه معنایی استعمال می‌کنند و آن معنا را ثبت کرده‌اند. مثلاً وقتی شیر را در شیر بیابان استعمال می‌کنند هیچ ادعا، تأویل و تجوزی نیست ولی هنگامی که همین شیر را در رجل شجاع استعمال می‌کنند به اعتبار مشابهت رجل شجاع با شیر یا ادعای شیر بودن رجل شجاع است. بحث‌های مختلفی درباره حقیقت تجوّز مطرح است ولی به هر حال در استعمالات مجازی نوعی استعاره، تشبیه یا ادعای ما لیس بمصداق یعنی غیر مصداق را مصداق دانستن وجود دارد. بنابراین اگر استعمال خالی از این جور نکات باشد، دلیل بر حقیقت بودن است. در آیه شریفه روشن نیست که بعولتهنّ بدون تأویل و ادعا باشد. بله، اگر با قرائن دیگری اثبات کردید که المطلّقه الرجعیه زوجة، روشن می‌شود که استعمال بعولتهنّ در آیه شریفه حقیقت است. اگر مطلقه رجعیه را زوجه ندانستید و در حکم زوجه دانستید، بعولتهنّ به معنی من یکون فی حکم بعولتهنّ خواهد بود به اعتبار این‌که قبلاً بعولة بوده است و هنوز هم نحوه‌ای علقه وجود دارد که می‌تواند برایش بازگشت حاصل شود.[[2]](#footnote-2)

پیغمبر صلی الله علیه و آله در مورد بعضی از افراد کلمه شهید اطلاق کرده، فرموده‌اند؛ الشهداء سبعة.[[3]](#footnote-3) در کتاب‌های لغت هم این عبارت که از پیغمبر صلی الله علیه و آله در مصادر عامه وارد شده را مطرح کرده‌اند. این اطلاق مجازی است و معنای حقیقی شهید یعنی کسی که در راه خدا و در جبهه جنگ کشته می‌شود ولی به برخی افراد به اعتبار این‌که بعضی از پاداش‌های شهید را دارند، شهید اطلاق شده است.

گمان می‌کنم بحثی که این‌جا در کلمات مفسّرین آمده، در واقع تطبیق مبنایشان است، یعنی آن‌هایی که در جای خودش مطلقه رجعیه را زوجه می‌دانند می‌گویند معنای بعولتهنّ حقیقی است و کسانی که زوجه نمی‌دانند و در حکم زوجه می‌دانند می‌گویند این‌جا معنای مجازی دارد. اختلاف در معنای این آیه معلول آن اختلاف است که در جای خود بیان کرده‌اند و الا خود این آیه شریفه فی نفسه بحث خاصی در این زمینه ندارد.

**رجوع ضمیر به بعضی از افراد عام**

بحث دوم این است که آیا تعقیب العام بضمیر یرجع الی بعض افراده منشأ می‌شود که ظهور عام در عمومیّت از بین برود یا نرود؟ گفته‌اند از یک طرف اصل این است که از عام عمومیت استفاده شود و این‌جا اصاله العموم داریم که اقتضا می‌کند مراد از این عام یعنی المطلقات، معنای عامش باشد. از طرف دیگر اصل این است که مراد از ضمیر همان مرجع باشد؛ اصالة عدم الاستخدام. حالا که قرار است یکی از این دو کنار رود، اصالة العموم را باید کنار بزنیم یا اصالة عدم الاستخدام را؟ اگر اصالة العموم را کنار بگذاریم قائل به استخدام نمی‌شویم ولی اگر اصاله العموم را کنار نگذاریم قائل به استخدام می‌شویم.

بحثی کلی خارج از این معنا وجود دارد که استخدام روشی عرفی است. حاج آقا منکر این هستند و فرمودند اصلاً استخدام روشی عرفی نیست. حالا من کلام حاج آقا را با مقداری تصرّف عرض می‌کنم. گاهی در کلماتی که جنبه معمای ادبی دارد استخدام به کار می‌رود چنان‌که استعمال لفظ در اکثر از معنا هم در معماها و لغزها به کار برده می‌شود. مثلاً می‌گوید ماه رمضان چو بیست و هفتش کم شد تاریخ

وفات باقر اعلم شد. این ماده تاریخ وفات مرحوم علامه مجلسی است. می‌خواهد بگوید بیست و هفت ماه رمضان تاریخ وفات ایشان است و از طرف دیگر نیز می‌خواهد بگوید از کلمه ماه رمضان که بیست و هفت کم کنید می‌شود تاریخ وفات علامه مجلسی. این هم اشاره به لفظ ماه رمضان دارد هم اشاره به معنون و خود ماه رمضان و این بیست و هفت هم اشاره به عدد بیست و هفت و هم اشاره به بیست و هفت روز دارد. این نوع بازی با الفاظ در تعبیراتی که به صورت معما و لغز به کار می‌رود طبیعی است و استخدام در این فضاها صورت می‌گیرد. مثلاً کسی اول مهر بگوید امروز مهر آغاز شد، امید است که قلب‌های ما را با هم پیوند دهد و زندگی ما را زیباتر کند. مراد از مهر قبلی ماه مهر است و این مرجع ضمیر مهر و محبّت است.

حتی این بازی‌های لفظی نوعی صنعت ادبی است ولی صنعت ادبی برجسته‌ای نیست و شعرای درجه یک کمتر از آن استفاده می‌کنند و بیشتر مال بچه شاعرها و کسانی است که از لحاظ شعری در اوج نیستند. حاج آقا موقعی نمونه‌ای را ذکر می‌کردند که کسی می‌گفت فلان شعر مال سعدی است و همین بازی‌های لفظی در آن انجام گرفته بود. ایشان فرمودند این سازگار نیست که مال سعدی باشد، چون این بازی‌ها برای کسانی است که در رتبه بالای شعری نیستند و سعدی از این مراحل خیلی گذشته است که بخواهد با این جور الفاظ کلامش را رنگین و زیبا کند. آن‌ها بیشتر با صنعت‌های معنوی و تصویرسازی‌های زیبا شعر را زیبا می‌کنند. آن قدر بازی‌های لفظی‌شان پنهان است که اصلاً اشخاص

متوجه نمی‌شوند که دارد بازی لفظی می‌کند.[[4]](#footnote-4)

بحث استخدام و امثال این تعبیرات هم بیشتر مال شعرای سطح پایین است، حتی می‌خواهم بگویم در عالم شعر هم سطح پایین است. بله گاهی در کنار همه صناعات ادبی یک استخدام هم انجام می‌گیرد که آن بحث دیگری است. تصویرسازی و همه چیزها سر جای خودش است و استخدام هم در کنار همه این‌ها می‌آید، آن هم نه استخدام واضح. ولی همین جوری بخواهیم استخدام به کار ببریم اصلاً لطافت ندارد و آیه قرآن که در اوج بلاغت است با این جور استخدام و امثال آن اصلاً تناسب ندارد.

اصل بحث استخدام را به سبکی که این‌جا مطرح کرده‌اند اصلاً نباید دنبال کرد. در مورد این‌که اصلاً این آیه داخل در آن بحث اصولی هست یا نیست بحثی مطرح است که مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری در دررر بیان کرده‌اند. ایشان می‌فرماید بحث «تعقیب العام بضمیر یرجع الی افراده» در صورتی است که ضمیری داشته باشیم و مراد استعمالی‌اش بعضی از افراد باشد. اما در جایی که می‌دانیم حکمی که در

جمله دوم آمده در مورد تمام افراد آن‌چه موضوع قرار گرفته صادق نیست، مجرد علم به عدم شمول حکم در همه افراد، دلیل بر این نیست که مراد استعمالی از ضمیر بعضی از آن افراد عام باشد. ممکن است مراد ضمیر همه افراد باشد و تصرف در مرحله مراد جدی صورت گیرد. این‌که مراد جدی بعض از افراد است باعث نمی‌شود که بگوییم این ضمیر در بعضی از افراد استعمال شده است. بنابراین اصلاً این آیه شریفه از مصادیق آن مطلب نیست.

مرحوم آقای خویی این مطلب را در حاشیه اجود التقریرات آورده‌اند که موردی که مطمئن باشیم مراد استعمالی از ضمیر بعضی از افراد عام است وجود ندارد و همه شبیه همین آیه است. بنابراین آن بحث اصولی خیلی کم ثمره است که بخواهیم به آن بپردازیم. چون حداکثر چیز این است که می‌دانیم در جمله دوم حکمی که برای مرجع ضمیر آمده در مورد همه افرادش نیست. علم به این‌که حکم در مورد همه افرادش نیست دلیل بر این نیست که مراد استعمالی‌اش چیست. وقتی دلیل بر این نیست، اصالة العموم در مورد همان مرجع ضمیر اقتضا می‌کند که مراد استعمالی‌اش هم عام باشد. این بیان مرحوم آقای خویی در واقع همان فرمایش مرحوم حاج شیخ با مکمل مختصر است.

مرحوم نائینی به بیان دیگری بحث را مطرح کرده‌اند. ایشان بعد از طرح بحث به این نکته اشاره می‌کنند که این بحث دوران امر بین تصرّف در اصالة العموم یا اصالة عدم الاستخدام در جایی است که در عقد الوضع قضیّه دوم تصرّف شده باشد ولی اگر تصرّف در ناحیه عقد الحمل باشد دیگر این بحث‌ها پیش نمی‌آید. این‌جا وقتی بعد از ﴿والمطلّقات یتربّصن بانفسهنّ ثلاثة قروء﴾ می‌فرماید ﴿وبعولتهنّ احقّ بردهنّ﴾، در بعولتهنّ تصرف نشده است. این احقّ بردهنّ در مرحله عقد الحمل قرینه بر این است که حکم در مورد بعضی از افراد بعوله است و نشانه این نیست که در ناحیه عقد الوضع تصرفی شده است.

این کلام را مرحوم آقای خویی در اجود التقریرات از مرحوم نائینی نقل می‌کنند بعد در حاشیه اشکال می‌کنند مجرّد این‌که ما می‌دانیم این حکم در مطلق مطلّقات نیست دلیل بر این نیست که این‌جا تصرفی شده باشد. ممکن است دلیل بر این باشد که مراد جدی مضیّق است. مضیّق بودن مراد جدی دلیل بر این نیست که مراد استعمالی مضیّق باشد. بنابراین این‌جا چون نمی‌دانیم مراد استعمالی مضیّق است یا نیست، اصالة العموم اقتضا می‌کند که مراد استعمالی مضیّق نباشد بنابراین این بحث‌ها نمی‌آید. ایشان در نهایت به سمت و سوی همان مطلبی که مرحوم حاج شیخ در درر اشاره می‌کنند می‌روند.

مرحوم آقای صدر از اول بحث را این طور مطرح می‌کنند که زمانی می‌دانیم مراد استعمالی از ضمیر بعضی از افراد عام است و زمانی نمی‌دانیم و هر کدام را مفصل و جداگانه بحث می‌کنند.

من تصور می‌کنم که این‌جا بحث مقداری از مسیر اصلی خودش منحرف شده است و طرح بحث باید به گونه دیگری باشد. فکر می‌کنم مراد مرحوم نائینی هم چیز دیگری است یا بیانشان قاصر بوده است و به هر حال کلام آقای خویی که به عنوان تقریر کلام آقای نائینی ارائه شده است در تفهیم نکته‌ای که می خواهم عرض کنم قاصر است. احتمال می‌دهم ایشان ناظر به این نکته‌ای است که می‌خواهم بگویم. موقعی می‌گوییم ما دو قسم مطلّقات داریم مطلّقات رجعی و مطلّقات بائن. گاهی انقسام مطلّقات به دو قسم آن قدر واضح است که به منزله قرینه متصله به کلام تلقی می‌شود و گاهی این گونه نیست. مرحوم نائینی این جوری تصور کرده است - درست یا نادرست را کار ندارم - که چون انقسام مطلّقات به مطلّقات رجعیه و باین، انقسام واضحی بوده است وقتی شارع محمول را گفت که احقّ به رجوع هستند، همین آوردن محمول به ضمیمه وضوح انقسام مطلّقات به رجعیه و باعن قرینه است بر این که مراد خصوص مطلّقات رجعیّه است. و الا اشکال آقای خویی به ایشان وارد است که چگونه مجرد این محمول باعث می‌شود که قضیه ضیق پیدا کند؟

حالا من می‌خواهم این مطلب را عرض کنم که در مورد این آیه باید در دو مرحله بحث شود. یک مرحله این است که آیا انقسام

مطلّقات به رجعیه و بائن واضح است به حدی که به عنوان قرینه محفوف به کلام تلقی شود یا واضح نیست؟ مرحله دوم این است که اگر گفتیم انقسام به این دو قسم امر واضحی است، نتیجه‌اش چه می‌شود؟ آیا نتیجه این می‌شود که بگوییم مراد از مطلقات خصوص رجعیات است، تصرف در مراد استعمالی است یا تصرف در مراد استعمالی نمی‌شود؟ زمانی می‌گوییم این‌جا خیلی واضح نیست و به قرینه منفصل استفاده می‌شود، بحثش واضح است و فقط تصرف در مراد جدی است و به این کلام و ظهورش هیچ تصرفی وارد نمی‌شود ولی اگر گفتیم انقسام مطلّقات به رجعی و بائن واضح است، آیا در مراد استعمالی باید تصرف کنیم یا در مراد تفهیمی یا نکته سومی هست؟ فردا ان شاء الله در این مورد توضیح می‌دهم.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

محققین گرامی می‌توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال‌های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه) https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

محققین گرامی؛ شما می­توانید انتقادات و پیشنهادهای خود نسبت به دروس روزانه را با شماره 09123519358 در میان بگذارید.

1. سوره بقره، آيه 228. ﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [↑](#footnote-ref-1)
2. پاسخ سؤال: از این استعمال نمیتوانیم کشف کنیم که شارع مقدس بعوله را حقیقة اطلاق کرده است، چون شاید استعمال ادعایی باشد. [↑](#footnote-ref-2)
3. الموطأ، مالک بن انس، ج1، ص233. حَدَّثَنِي يَحْيَى، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَابِرِ بْنِ عَتِيكٍ، عَنْ عَتِيكِ بْنِ الْحَارِثِ، وَهُوَ جَدُّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَابِرٍ أَبُو أُمِّهِ، أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَتِيكٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَاءَ يَعُودُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ ثَابِتٍ فَوَجَدَهُ قَدْ غُلِبَ عَلَيْهِ فَصَاحَ بِهِ فَلَمْ يُجِبْهُ، فَاسْتَرْجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ: «غُلِبْنَا عَلَيْكَ يَا أَبَا الرَّبِيعِ»، فَصَاحَ النِّسْوَةُ وَبَكَيْنَ، فَجَعَلَ جَابِرٌ يُسَكِّتُهُنَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «دَعْهُنَّ فَإِذَا وَجَبَ فَلَا تَبْكِيَنَّ بَاكِيَةٌ»، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْوُجُوبُ؟ قَالَ: «إِذَا مَاتَ»، فَقَالَتِ ابْنَتُهُ: وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ شَهِيدًا، فَإِنَّكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ جِهَازَكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْقَعَ أَجْرَهُ عَلَى قَدْرِ نِيَّتِهِ، وَمَا تَعُدُّونَ الشَّهَادَةَ؟» قَالُوا: الْقَتْلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الشُّهَدَاءُ سَبْعَةٌ، سِوَى الْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: الْمَطْعُونُ شَهِيدٌ، وَالْغَرِقُ شَهِيدٌ، وَصَاحِبُ ذَاتِ الْجَنْبِ شَهِيدٌ، وَالْمَبْطُونُ شَهِيدٌ، وَالْحَرِقُ شَهِيدٌ، وَالَّذِي يَمُوتُ تَحْتَ الْهَدْمِ شَهِيدٌ، وَالْمَرْأَةُ تَمُوتُ بِجُمْعٍ شَهِيدٌ. [↑](#footnote-ref-3)
4. به تناسب این مطلب بازی لفظی خیلی زیبایی را عرض کنم. قصیده کوثریه شعری در مدح حضرت امیر علیه السلام است.

   امفلج ثغرک ام جوهر و رحیق رضابک ام سکر قد قال لثغرک صانعه انا اعطیناک الکوثر

   خیلی شعر قشنگی است و زمانی هم ما هوس کرده بودیم که این شعر را به فارسی ترجمه کنیم. جایی از آن چنان زیبا بازی با الفاظ را انجام داده است که در عین زیبایی شاید اشخاص آن قدر متوجه نشوند که دارد با الفاظ بازی میکند. میگوید:

   فاجل الاقداح بصرف الرا... ح عسی الافراح بها تنشر

   سه حرکت حَ حِ حُ دارد و رقص کلمات در این شعر خیلی زیبا است. میگویند اصل این شعر از مرحوم سید رضا هندی است. میرزای شیرازی فرموده بوده که هر کس شعری در محبت اهل بیت علیهم السلام بگوید که مضمون جدید داشته باشد برای هر بیتی یک لیره جایزه میدهد. مرحوم سید رضا هندی این شعر را گفته بوده است و میآید خدمت میرزای شیرازی بخواند میرزا میفرماید شرط را که میدانی، میگوید بله و میخواند. تکهای دارد که جای خیلی قشنگ شعر است میگوید: «سودت صحیفة اعمالی» نامه عمل خود را سیاه کردم، تا این را میگوید مرحوم میرزای شیرازی میفرماید بیخود کردی. او میگوید صبراً سیدی و مولای بعد میخواند:

   سودت صحیفة اعمالی و وکلت الامر الی حیدر هو کهفی من نوب الدنیا و شفیعی فی یوم المحشر

   بعد میرزای شیرازی میفرماید احسنت.

   آقای بیگدلی داماد ما نقل میکردند که پیش آقا شیخ عبدالحسین وکیلی درس میخواندیم. آقا شیخ عبدالحسین وکیلی شعر مرحوم علامه بحر العلوم در مورد سورههایی که باید با هم در نماز خوانده شود را برای برای ما خواند بدون اینکه اسم شاعرش را بگوید.

   و و الضحى و الانشراح واحدة بالاتفاق و المعاني شاهدة كذلك الفيل مع الإيلاف و فصل بسم اللّه لا ينافي

   شبیه این را هم خود آقا شیخ عبدالحسین وکیلی گفته بود:

   و لا تکونان هو اثنتینی بل سورة صورة سورتینی

   بعد پرسید این دو تا شعر کدام بهتر است؟ گفتم شعر اول، گفت میدانستی که مال بحر العلوم است و الا شعر من را ترجیح میدادی. در حالی که فاصله این دو شعر خیلی زیاد است. علامه بحر العلوم از بازیهای لفظی که بخواهد با صورة و سورة شعر را زیبا کند استفاده نمیکند و مطلبش را با کمترین الفاظ بدون حشو و زوائد بیان میکند. خود مطلب را بیان میکند، اجماع و جوانب مسئله را نیز ذکر میکند و بیان شاعرانهای هم دارد. و و الضّحی و للشراح واحده بل اتفاق اجماع در مسئله را بیان میکند و المعانی شاهده شاهدش هم معانی آنها است کذلک الفیل مع الایلافی دفع دخل مقدر هم کرده است. و فصل بسم الله لا ینافی. فاصله شدن بسم الله اشکالی ندارد و در وسط بعضی از سورهها بسم الله وارد شده است. یک کلمه اضافی ندارد. [↑](#footnote-ref-4)